

نظام بین‌المللی و نقش تعیین‌کننده آن در انقلاب:
مطالعه تطبیقی دو انقلاب استقلال ایالات متحده و
انقلاب مشروطیت ایران*

دکتر بهرام نوازی^۱

چکیده

مفهوم انقلاب گرچه از یک نقطه ذهنی آغاز می‌شود اما از آنجا که در پی تحول بنیادین در ساختار اجتماع و جهان است به‌منزله پدیده‌ای مخالف وضع موجود، نگرانی ویژه‌ای را برای نظام بین‌المللی و به‌ویژه قدرت‌های بزرگی که دارای منافع ویژه در جهان و منطقه هستند ایجاد می‌کند. این مقاله که به روش تحلیلی و توصیفی به مطالعه دو انقلاب پیروز مشروطیت ایران پرداخته و استقلال ایالات متحده را مورد مطالعه قرار داده است، ضمن پرهیز از هرگونه تعصب یا نگرش تک‌عاملی، در پی توضیح نقش نظام بین‌المللی و منافع قدرت‌های بزرگ و میزان تأثیرگذاری این نقش در پیدایش و پیروزی این دو انقلاب است.

نظام بین‌المللی و قدرت‌های صاحب نفوذ به شیوه‌های مختلف دیپلماتیک، مالی و حتی نظامی می‌توانند در عوامل عمومی پیدایش و پیروزی انقلاب دخالت کنند و با اعطای کمک یا قطع حمایت خود، موجب افزایش یا کاهش نارضایتی عمومی و ضعف مالی حکومت، تقویت یا تضعیف تشکیلات گروه‌های مبارز و اندیشه‌های آرمانی و موفقیت یا عدم موفقیت حکومت در سرکوب انقلابیون گردند. **واژگان کلیدی:** نظام بین‌المللی، انقلاب مشروطیت ایران، ایالات متحده، فرانسه، انگلستان.

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

navazenib@ikiu.ac.ir

*. پژوهشنامه علوم سیاسی (علمی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۷، تابستان ۱۳۸۶.

حوزه روابط بین‌الملل بر مفهومی اساسی استوار شده که بر طبق آن دولت‌های مستقل در وضعیتی که هیچ اقتدار مرکزی حاکمی وجود ندارد، نهایت تلاش خود را برای کسب، حفظ و گسترش منافع اختصاصی خود صورت می‌دهند. بیشتر منابع درسی و مطالب کلاسی در این رشته صحبت از دولت‌های صاحب نفوذی می‌کنند که از پذیرش شرایط تحمیلی از سوی دیگر دولت‌ها و یا سازمان‌های بین‌المللی طفره می‌روند. با این حال با مطالعه گذشته و حال روابط بین‌الملل می‌توان موارد دیگری از ترتیبات همکاری جویانه یافت که در این ترتیبات نوعی سلسله‌مراتب وجود دارد و در میان این ترتیبات مختلف نیز می‌توان به میزان متفاوتی نهادینگی دست یافت. از نمونه‌های بارز این دست ترتیبات همکاری جویانه، جامعه ملل و سازمان ملل متحد و بی‌شمار سازمان و گروه سیاسی و تجاری منطقه‌ای است که دولت‌های عضو خود را به صورت سلسله‌مراتبی همراه وظایف مشخص و نهادینه‌شده به یکدیگر پیوند داده است.

بنابه تعریف دیوید لیک، سلسله‌مراتب «رابطه قدرتی است که در آن یک حکومت برای اتخاذ تصمیمات نهایی از موقعیت ویژه‌ای نسبت به دیگر حکومت‌ها برخوردار است».^(۱) بر همین اساس الکساندر کولی دو شکل مختلف از سازمان‌های سلسله‌مراتبی در روابط بین‌الملل شناسایی کرده است که یا به شکل متمرکز و وحدت‌گرا^۱ است یعنی سلسله‌مراتب آن به صورت همگرایی مخروطی شکل و متکی بر انقیاد محض پایین‌تر از مرتبه بالاتر می‌باشد و یا به شکل غیرمتمرکز و چندبخشی^۲ است یعنی سلسله‌مراتب بر پایه تقسیمات منطقه‌ای متکی بر تبعیت توأم با خودمختاری نسبی می‌باشد.^(۲) اما تصویری که فرد هالیدی از سیستم روابط بین‌الملل ارائه کرده است «تعدادی واحدهای اجتماعی و سیاسی است که به دلیل وجود مرزهای دولتی، تا اندازه‌ای از یکدیگر جدا شده‌اند اما این روابط دولت با دولت تنها بخشی از روابط متقابل گسترده‌تر را تشکیل داده است».^(۳) رفتارهای مختلف دولت‌ها با یکدیگر و با دیگر عناصر بین‌المللی نظیر سازمان‌های بین‌المللی که از طریق مجاری مختلفی

1. Unitary form
2. Multidivisional form

صورت می‌گیرد نظام بین‌المللی را به نوشته کاتجا وبر در یک «وضعیت گداز»^۱ قرار می‌دهد که در آن «تنها می‌توان امیدوار بود منافع دولت‌ها، آنها را به سمت مسیری همکاری‌جویانه هدایت کند و در آن، دولت‌ها به ایجاد نهادهای بین‌المللی و کاهش آثار هرج و مرج و مرچ رغبت نشان دهند».^(۴)

مطالعه پدیده انقلاب نیز در همین نظام بین‌المللی که وجه شناسای آن سلسله‌مراتب منعطف است، از اهمیت بسیاری برخوردار است چراکه انقلاب، مانند جنگ عامل بسیار مهمی در پویایی و تحول نظام بین‌المللی بوده و هست. گرچه انقلاب برای نخستین بار در ذهن یک فرد خطور می‌کند اما از آنجا که هدف آن ایجاد تغییر در جهان بیرونی است منجر به تغییر در وضع موجود نظام بین‌المللی می‌گردد. انقلاب‌های بزرگ و حتی انقلاب‌های کوچک همواره در پی دگرگونی روابط میان دولت‌ها و ملت‌ها برآمده‌اند و به همین علت است که سرنوشت انقلاب‌ها با سرنوشت نظام بین‌المللی به هم گره می‌خورد. همان‌طور که فرد هالیدی می‌نویسد انقلاب «از جنبه‌های نظری و عملی نه تنها به دنبال تغییر در درون یک جامعه بلکه به همان میزان به دنبال تغییر جامعه بین‌المللی است و در غیر این صورت، دیگر انقلاب نیست».^(۵)

این مقاله با بررسی تطبیقی دو انقلاب مشروطیت ایران و انقلاب استقلال ایالات متحده درصدد است به این سؤال اصلی بپردازد که رابطه سلسله‌مراتب و هرج و مرج در نظام گداز یا منعطف بین‌المللی چیست و پدیده انقلاب دقیقاً در چه شرایط بین‌المللی و ملی به وقوع می‌پیوندد.

زمینه‌های انقلاب

انقلاب هرگز مترادف لغوی «دگرگونی» نیست بلکه شامل مفاهیم دیگری همچون «خسونت»، درگیری بخش عظیمی از جمعیت و جابجایی ساختار کلی حکومت نیز می‌گردد. تعاریف مختلفی از این واژه شده است که برای نمونه یاروسلاو کرجسی آن را در سه کلمه «تغییر ناگهانی جامع»^۲ خلاصه کرده درحالی‌که فرهنگ انگلیسی

1. State of flux
2. Sweeping dramatic change

آکسفورد چنین تعریف کرده است: سرنگونی کامل حکومت برقرار در هر کشور یا دولت از سوی افرادی که پیش از این تابع آن بوده‌اند و جابجایی زورمدارانه یک حاکم یا شکل جدیدی از حکومت».^(۶) در نظر ساموئل هانتینگتون نیز انقلاب به معنی « تغییر سریع، اساسی و خشونت‌آمیز داخلی در ارزش‌ها و اسطوره‌های مسلط یک جامعه در مورد نهادهای سیاسی، ساختار اجتماعی و فعالیت و سیاست‌های رهبری و حکومت» است.^(۷) در حالی که تدا اسکاچپول تعریفی نسبتاً کلی ارائه کرده که در آن میان انقلاب‌های اجتماعی و انقلاب‌ها و شورش‌های سیاسی تفاوت قائل شده است.^(۸) جک گلداستون از مفهومی به نام «از کار افتادگی دولت» در یک بحران فجیع استفاده کرده که توان دولت برای حکومت به شدت فلج شده است.^(۹) چارلز تیلی نیز از عبارت «اقدام دسته‌جمعی» برای تشخیص دامنه وسیعی از اشکال درگیری اجتماعی و سیاسی بهره گرفته است. انقلاب چنان اعتماد به نفسی به انقلابی می‌دهد که از نظر توماس گرین «تنها با ایمان یک مؤمن مذهبی در تلاش برای تحقق خواست الهی قابل مقایسه است».^(۱۰)

به این ترتیب انقلاب به معنای دگرگونی شدید و ناگهانی و همراه با پیشرفت و یا رشد در زمینه‌های مختلف فکری و رفتاری و در سطوح گوناگون فردی و اجتماعی، کاربرد گسترده‌ای یافته است. این دگرگونی معمولاً به جانشینی گروه مبارز و انقلابی به جای هیئت حاکم در اداره دستگاه سیاسی کشور منجر می‌شود. این جانشینی به دلیل شدت و ناگهانی بودن رخداد آن عملاً با یک خیزش همراه با زور و یا دست‌کم با توطئه براندازی همراه می‌شود و همین عنصر «خشونت» است که انقلاب را از دگرگونی‌هایی که برپایه توافق یا به صورت تدریجی و تکاملی صورت می‌گیرد، جدا می‌سازد. نشانه بارز این جدایی بی‌شک در همین نکته است که دگرگونی شدید و ناگهانی برخلاف دگرگونی توافقی و تکاملی موجب برهم خوردن پایداری و ثبات جامعه می‌شود و این احتمال قوت می‌گیرد که عوامل ناخواسته‌ای در جریان این دگرگونی دخالت کنند و از جریان اصیل انقلابی به نفع خود بهره‌برداری کنند.

اما مهم‌تر از این، بحث واقعی بر سر دلایل و شرایط بروز انقلاب‌ها و نقش

بسزایی است که احتمالاً یک عامل (اعم از ذهنی یا عینی و ملی یا بین‌المللی) بیش از دیگر عوامل بازی می‌کند و به‌عنوان عامل تعیین‌کننده یا عامل حساس عمل می‌کند. مخالفان انقلاب همواره تلاش کرده‌اند که این دلایل را به کمترین میزان خود کاهش دهند درحالی‌که موافقان تمایل دارند به انقلاب خود عمق تاریخی و اجتماعی بخشند. به همین ترتیب کسانی که علاقه و منافع در امور بین‌المللی ندارند یا از پرداختن به زمینه‌های بین‌المللی انقلاب به‌عنوان یک عنصر وارداتی، مصنوعی، خارجی یا بیگانه با یک جامعه خاص واهمه دارند، به‌سادگی از آن گذشته و آن را تحت عنوان «تئوری توطئه» تخطئه می‌کنند.

در نقطه مقابل این تفکر نیز برخی دیگر جای می‌گیرند که اعتبار و عمق اجتماعی انقلاب‌ها را انکار می‌کنند و با اکتفا به عوامل خارجی، هر رخدادی را ناشی از فراسوی مرزها می‌پندارند. برای نمونه، روزمری اوکین علل انقلاب‌ها را بیشتر ناشی از ابعاد داخلی تحکیم دولت و جنگ داخلی می‌داند تا چالش‌هایی که در خارج ایجاد شده است^(۱۱) ولی یاروسلاو کرجسی که ۶ انقلاب بزرگ را به‌منظور یافتن یک الگوی مشترک پیدایش و گسترش انقلاب مورد مطالعه قرار داده است، چنین نتیجه گرفته است که انقلاب‌های بزرگ (نه همه انقلاب‌ها) دارای برخی (نه تمام) آثار بر قدرت‌های خارجی و نظام بین‌المللی می‌باشند.^(۱۲)

کرین بریتون نیز که از ارائه «یک نشانه واضح و فراگیر» به‌عنوان علت پیدایش هر انقلاب خودداری کرده است^(۱۳) توصیه کرده «نشانه‌ها به‌نظر آنقدر زیاد و متنوع است که به‌هیچ‌وجه نمی‌توان آنها را در یک الگو مرتب کرد».^(۱۴) با این حال وی هرگز به اثری که قدرت‌های بزرگ خارجی (به‌عنوان صحنه‌گردانان نظام بین‌المللی) احتمالاً بر چهار انقلاب انگلستان، آمریکا، فرانسه و روسیه اشاره نکرده و حتی هنگامی که وجود «طرح» و «نقشه» را انکار می‌کند، منظورش «اقلیت کوچک» داخلی است که ممکن است در طراحی انقلاب دخالت داشته باشند و نه عامل خارجی. حداکثر نتیجه‌ای که بریتون از علل بروز انقلاب می‌کند «همکاری میان انسان و طبیعت» است که در نظر وی «یک گروه وسیع اکثریت ناراضی هستند که هرگاه زمان مناسب فرا رسد به خروش درآیند».^(۱۵) البته محسن ثلاثی در ترجمه بسیار روانی که از این اثر مهم با عنوان «کالبدشکافی چهار انقلاب» ارائه کرده است، جمله‌ای اضافه

نموده که در اصل کتاب وجود ندارد^(۱۶) و اساساً خلاف دیدگاه کلی بریتون مبنی بر اغماض دخالت خارجی در انقلاب می‌باشد. این جمله اضافی با خط زیرنویس از باقی متن تمیز داده شده است:

هیچ حکومتی در برابر حمله‌کنندگان خویش سقوط نمی‌کند مگر آنکه نظارت خویش بر نیروهای مسلح و یا قدرت اعمال موثر این نیروها را از کف داده باشد و یا البته به علت دخالت یک نیروی بیگانه نیرومندتر چنین نظارتی را از دست نهاده باشد؛ برعکس، انقلابیان هیچ کشوری تا نیروهای مسلح موثر کشور را تحت نفوذ خویش در نیاوردند هرگز به توفیقی دست نیافته‌اند.^(۱۷)

لستر کوهن نیز که انقلاب آمریکا را به عنوان «داستان یک افسانه» معرفی کرده است^(۱۸) معتقد است انقلابیون از «تئوری توطئه» برای معرفی سیاست‌های انگلستان استفاده کردند تا «مدعی شوند» حکومت انگلستان به‌طور سازمان‌یافته حقوق مهاجرنشینان آمریکایی را در فاصله سال‌های ۱۷۶۳ تا ۱۷۷۶ زیر پا گذاشته بود و «رشته طولانی این تجاوزات و تحمیلات» برای این بود که «مهاجرنشینان را به بردگی درآورد» و در نتیجه «جدایی از انگلستان به یک ضرورت تبدیل شد».^(۱۹) در مقابل، جوزف گالووی معتقد است انقلاب آمریکا از یک توطئه آمریکایی ناشی می‌شد که در صدد استقلال مهاجرنشینان بود.^(۲۰) گالووی در این باره نوشته است «جمهوری خواهان آمریکایی از همان ابتدا همان طرح را دائماً در سر می‌پروراندند» و «درحالی‌که به زبان از تابعیت و اتحاد دم می‌زدند اما در عمل همچون دشمنان، ساز جدایی و استقلال می‌زدند».^(۲۱) هاپچینسون و بوچر و دیگر طرفداران انگلستان در دهه ۱۷۷۰ نیز در همین جهت قلم‌فرسایی کرده و یک گروه جنجالی و توطئه‌گر افراطی را متهم نمودند که تحت لعاب «اصول دموکراسی و تعدیل» با بدهکاران، قاچاقچیان و دارودسته مخالف انگلستان تبنی کردند تا نظام مشروطه انگلستان را واژگون سازند.^(۲۲)

درباره انقلاب مشروطیت ایران نیز همین تنوع و اختلاف دیدگاه‌ها وجود دارد.

ادوارد براون که نخستین روایت از انقلاب مشروطیت را در سال ۱۹۱۰ به نگارش درآورده است، ضمن برشمردن عوامل مختلف تأثیرگذار در پیروزی انقلاب مشروطیت، آن را در وضعیت رقابت دو قدرت بزرگ روسیه و انگلستان در ایران در اوایل قرن بیستم تحلیل کرده و پناه دادن انگلستان به بست‌نشینان تهرانی و تبریزی را در نمایندگی‌های دیپلماتیک و کنسولی خود، دخالت این کشور معرفی کرده است.^(۲۳) از این فراتر، ناشر «تاریخ مشروطه ایران» احمد کسروی است که نقش غیرقابل قیاسی برای این «دخالت» انگلستان قائل شده و معتقد است خواست اصلی و اولیه مردم ایجاد «عدالتخانه» یا «مجلس عدالت» بود و کلمه «مشروطه» و «مجلس شورای ملی» بعدها و در جریان انقلاب بود که از دهان سفارت و کنسولگری انگلستان در تهران و تبریز خارج و بر سر زبان‌ها افتاد و در بین مردم شایع شد.^(۲۴)

به نظر وی اگر عدالتخانه تأسیس می‌شد، علما زمام امور را در دست می‌گرفتند و یا دست‌کم در نظارت بر اجرای احکام آن که قاعدتاً می‌بایست مبتنی بر احکام اسلامی باشد، نقش عمده‌ای برعهده می‌گرفتند اما سفارت انگلستان در تهران که مایل به چنین سرنوشتی نبود به‌منظور «رخنه کردن در نهضت» و سپردن «رهبریت آن... به دست منورالفکران لیبرال انگلوفیل» از نقش خود به‌عنوان «پیک» برای انتقال «اخبار و رویدادهای پایتخت» و «فرصت طلایی» که «تحصن بست‌نشینان در سفارت انگلستان» فراهم کرده بود، استفاده کرد و درواقع به تصمیمات علمای مهاجر جهت داد^(۲۵) و با طرح «مجلس شورای ملی»، تدوین «قانون اساسی موضوعه» و «دولت قانونی» نهضت را به «انحراف» کشاند.^(۲۶)

فریدون آدمیت سیاست انگلستان در این دوره را «انفعالی... نه فعلی، آن‌هم در دایره سخت محدود» بیشتر ندانسته^(۲۷) و از نظر مهدی قلی‌خان هدایت نقش انگلستان در این زمینه تنها «منع و تشویق توأم» بوده است و نه چیزی بیشتر.^(۲۸) همین اختلاف دیدگاه‌ها است که به نظر جانث آفاری سبب شده «بسیاری از تضادهای محوری این رخداد چندفرهنگی و چندعقیدتی تاکنون همچنان حل‌نشده باقی مانده باشد».^(۲۹)

با این وجود بسیاری از آثاری که به پیدایش و تحول انقلاب‌ها پرداخته‌اند، پدیده

انقلاب را همچون دیگر رخدادهای تاریخی دارای علل و پیامدهایی دانسته‌اند که در عین گوناگونی، همراهی و هماهنگی آنها با یکدیگر است که موجب بروز انقلاب و پیامدهای ویژه آن خواهد شد. به‌طور خلاصه این علل و اسباب عبارتند از: کاهش منابع دولتی به دلیل هزینه خصومت، افزایش کناره‌گیری نخبگان از حکومت و تفرقه میان آنان، نارضایتی عمومی فزاینده و خودمختارطلبی، سقوط حکومت و مشروعیت برنامه‌های متحول حکومت جدید و نقشی که قدرت‌های صحنه‌گردان بین‌المللی در حفظ وضع موجود منطقه‌ای ایفا می‌کنند.^(۳۰)

حمایت خارجی

اینکه انقلابیون نظام بین‌المللی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند یا خود از آن تأثیر می‌پذیرند نیز مورد اختلاف است. به نظر کالورت هرچه حمایت خارجی بیشتر باشد، مسئله پیچیده‌تر می‌شود چرا که هر حکومتی در یک محیط بین‌المللی قرار دارد و باید از سوی جامعه بین‌المللی مورد شناسایی قرار گیرد. در نتیجه قدرت‌های خارجی به‌صورت‌های مختلف دیپلماتیک، اقدام سیاسی مخفی، نمایش نیرو، خرابکاری و تهاجم نظامی با نیروهای خود برای حمایت یا جلوگیری از پیروزی جنبش‌های انقلابی اقدام می‌کنند. تغییر نقشه اروپا که بارها پس از انقلاب‌ها و جنگ‌های بزرگ صورت گرفت، همگی نشانه همین دخالت‌های قدرت‌های بزرگ است که در طی آن برخی دولت‌ها بخشی از سرزمین خود را از دست دادند و برخی دیگر از اساس فروپاشیدند.^(۳۱)

تدا اسکاچپول که علل و پیامدهای انقلاب‌های اجتماعی فرانسه و روسیه و چین را مطالعه کرده است^(۳۲) چنین نتیجه می‌گیرد: «فشارهای شدیدی که کشورهای توسعه‌یافته‌تر از خارج وارد می‌ساختند» برای «سرنگونی دستگاه اداری و نظامی» حکومت‌های قدیمی تعیین‌کننده بود و پیامدهای آنها نیز علاوه بر ساختارهای اجتماعی و اقتصادی موجود، «ساخته و پرداخته» شرایط بین‌المللی بود که در درون آن رهبری انقلابی برای بازسازی، تحکیم و استفاده از قدرت دولتی نبرد کرده‌اند.^(۳۳) وی در ادامه می‌افزاید «در کشورهای کوچک وابسته همچون کوبا، علل و پیامدها...

به شدت تحت تأثیر نه فقط لوازم تنش‌زدایی نظامی و مقابله با مهاجمان خارجی بالقوه و بالفعل بود بلکه کمک نظامی و اقتصادی مستقیم از خارج نیز آنقدر اهمیت داشت که این حکومت‌های انقلاب‌زده را به‌سادگی به «موکل»^۱ قدرت‌های بزرگ تبدیل کند.^(۳۴)

مارک کاتز نیز معتقد است قدرت‌های حافظ وضع موجود از بروز انقلاب واهمه دارند و به همین دلیل حتی با استفاده از ابزار نظامی نهایت تلاش خود را می‌کنند تا مانع پیروزی انقلاب شوند و چنانچه انقلابی به پیروزی رسیده باشد، حتماً به دلیل سرعت وقوع آن بوده است که «قدرت‌های خارجی حافظ وضع موجود فرصت سرکوب آنها را از دست داده‌اند».^(۳۵)

از نظر گرین «حمایت خارجی» یک واقعیت «آشکار» و یک «عامل تعیین‌کننده» است که بارها در موفقیت یا شکست جنبش‌های انقلابی اعم از چپ یا راست و در قرن بیستم یا در دوره‌های پیشتر ضد استعماری و نوسازی ایفای نقش کرده است.^(۳۶) وی با استناد به مطالعه‌ای که تد گور درباره ۱۱۴ کشور در فاصله سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۵ نموده است^(۳۷) توضیح می‌دهد از میان ۵۴ «جنگ داخلی»، شورشیان در ۳۰ جنگ از امتیاز حمایت خارجی که دولت‌های خارجی فراهم کرده بودند، برخوردار شده بودند. اهمیت حمایت خارجی تنها برای انقلابیون نیست بلکه حکومت تحت فشار انقلابیون نیز به کمک و حمایت خارجی سخت نیازمند است. بنابراین هر قدر ایدئولوژی در توجیه تلاش‌های انقلابی نقش داشته باشد و هر قدر انقلابیون از خودگذشتگی و ایثار نشان دهند به همان اندازه نیز نگرانی بین‌المللی تحریک می‌گردد. رقابت شدید دو بلوک شرق و غرب در دوره جنگ سرد و یا برخورد اسلام و غرب حاکی از این نگرانی‌های موجود در نظام بین‌المللی بر سر افکار و اعمال انقلابی است.

ناپایداری بین‌المللی

به زمینه‌های پیدایش دو انقلاب مشروطیت ایران و انقلاب استقلال ایالات متحده که توجه کنیم می‌بینیم این دو جامعه زمانی دستخوش انقلاب گردیدند که نظام بین‌المللی پایداری خود را از دست داده و خود گرفتار نابسامانی و جنگ شده بود. تنش‌های میان قدرت‌های بزرگ به گونه‌ای از حد خویش خارج شده بود که خود به بحران و

دگرگونی شدید و غیرقابل پیش‌بینی تبدیل گردیده بود. این دو انقلاب که به فاصله نزدیک به یک‌صدوسی سال از یکدیگر (یکی در ۱۷۷۶ و دیگری در ۱۹۰۶) به ثمر رسیدند، هریک نتیجه سال‌ها نابسامانی و جنگ در روابط قدرت‌های بزرگ صحنه‌گردان بین‌المللی بودند. انقلاب مشروطیت، به نوشته کسروی ریشه در انحصارنامه توتون و تنباکوی رژی داشت چراکه «پای بیگانگان را به کشور باز کرد و اروپاییان در ایران فراوان شدند». به نظر وی اعتراض و شورش سال ۱۲۶۸ مردم ایران بر ضد این امتیاز که به انگیزه «پروای سود و زیان کشور» صورت گرفت «نخستین تکان در توده ایران» بود^(۳۸) و در این باره ناظم‌الاسلام کرمانی و ادوارد براون نیز با وی موافق هستند.^(۳۹) یرواند آبراهامیان نیز با اینکه به زمانی پیشتر رفته اما اعتراض عمومی به انحصارنامه رویتر را که از سوی ناصرالدین‌شاه به یک انگلیسی واگذار شده بود، استثمارکننده‌ترین امتیاز در طول تاریخ معرفی کرده و آغاز حرکت اصلاحی ایرانیان را از این تاریخ می‌داند.^(۴۰)

اما به نظر می‌رسد به جز اعطای این امتیازات به اتباع انگلیسی، عامل بنیادین‌تر شکست‌هایی بود که ایران در دو جنگ پیاپی از روس‌ها متحمل گردید. در نتیجه شکست‌های حقارت‌بار این دو جنگ و انعقاد قراردادهای حقارت‌بارتر گلستان ۱۱۹۲ قمری و ترکمانچای ۱۲۰۷ قمری، دولت ایران مجبور شد برای جبران ضعف و عقب‌ماندگی خود به قدرت‌های خارجی دست نیاز دراز کند و با دریافت دو وام سنگین از روسیه و یک وام هنگفت از انگلستان در بازی قدرت‌های بزرگ، سیاست و اقتصاد خود را به تاراج گذارد. از آن پس بود که امتیازهای دیپلماتیک، اقتصادی و کنسولی بسیاری را همچون قضاوت کنسولی، دریانوردی نظامی در خزر، انحصار شیلات، بانکداری و منابع طبیعی و معدنی را به قدرت‌های خارجی واگذار کرد و زمینه را برای تقسیم ایران میان منافع نفوذ انحصاری آنان فراهم نمود.^(۴۱)

گزارش ۲۳ جولای ۱۹۰۳ هاردینگ، وزیر مختار انگلستان در تهران، به وزارت خارجه متبوع خود «ریشه حقیقی حرکت ملی و مذهبی علیه حکومت فعلی ایران» را در همین «مخالفت با سیاست قرض از روس»^(۴۲) و هجوم مردم تهران به رهبری طباطبایی و بهبهانی برای ویران کردن ساختمان بانک استقراضی روس در ۲۷ رمضان

۱۳۲۳ را نشانه‌ای از ناخشنودی مردم و روحانیون از حضور و دخالت‌های روزافزون روسیه در ایران به‌شمار می‌آورد.^(۴۳)

موضوع گمرک و استخدام اتباع بلژیکی از جمله جوزف نوز که اداره آن را از ۱۳۱۶ تا پایان ۱۳۲۴ هجری قمری در دست داشت، علاوه بر رنجش‌هایی که برای کاروانیان و بازرگانان ایرانی ایجاد کرده بود سبب مشکلاتی برای دولت انگلستان نیز شده بود. نوز که نخست عنوان مدیرکل گمرکات را دریافت کرد قرار بود زیر نظر صدراعظم به امور گمرکی بپردازد ولی به هنگام سفر شاه و صدراعظم به اروپا، به مقام «وزیر گمرک و پست» ارتقا یافت و به خودکامگی در این امور پرداخت. پیمان گمرکی که نوز با روسیه بست، شرایط بهتری برای کالاهای وارداتی از روسیه در نظر گرفته بود که زیان هنگفتی را بر صادرات کشورهای دیگر از جمله انگلستان به ایران وارد می‌ساخت. گرچه چند ماه بعد دولت ایران به ناچار پیمان جدیدی نیز با انگلیسی‌ها بست و شرایط مشابهی را نیز برای بازرگانان انگلیسی فراهم کرد اما از وابستگی نوز به روس‌ها چیزی نکاست به طوری که مورگان شوستر آمریکایی، نوز را افزار دست روسیه و «نگه داشته به نام» او می‌شمرد. طرح دیگر نوز برای افزایش مالیات زمین و واگذاری دریافت مالیات ولایات زیر نظر مستقیم وزارت مالیه نیز آثار وخیمی برای سیاست انگلستان در مناطق تحت نفوذ خود در جنوب ایران گذاشته بود.^(۴۴)

محمدعلی میرزا ولیعهد نیز که در این زمان در تبریز اقامت و اداره ولایت آذربایجان را در دست داشت موضوع مهم دیگری بود که نگرانی شدید انگلستان را برمی‌انگیخت. وی که زیر نظر شاپشال آجودان روسی‌اش پرورش یافته بود «تسلیم روس بود»^(۴۵) و آنچنان گرایشی به روسیه نشان می‌داد که «ناخشنودی آنان را هیچگاه نمی‌خواست».^(۴۶) وی داعیه پادشاهی آینده را داشت و با توجه به بیماری شدید مظفرالدین‌شاه، زمان به قدرت رسیدن وی چندان دور نبود. به این ترتیب دلایل روشنی وجود دارد که دولت انگلستان از صادرات امین‌السلطان که به وابستگی به روسیه شهرت داشت، دلخور بود و وضع ایران را پس از عهدنامه ترکمانچای که وسیله‌ای برای دخالت‌های مستمر و روزافزون روسیه در ایران شده بود، با سیاست‌های خود مساعد نمی‌دانست.

این نکته را نیز نباید از خاطر دور کرد که طبق فصل هفتم عهدنامه ترکمانچای، دولت روسیه متعهد شده بود از وراثت خاندان عباس میرزا در سلطنت قاجاریه حمایت کند و همواره این نگرانی و فرض کلی در گُنه سیاست خارجی انگلستان وجود داشت که در صورت دخالت نظامی روسیه برای «سرکوبی» حرکت ملی ایران چه باید کرد؟ فریدون آدمیت با استناد به مکاتبات هاردینگ، وزیرمختار انگلستان در تهران و لنداون وزیر امور خارجه این کشور، می نویسد: این قضیه سیاسی از ساده ترین شکل آن که بی طرفی کامل باشد تا پیچیده ترین حالتش یعنی اشغال نظامی ایران به وسیله قوای انگلیس و روس مورد توجه دولت انگلستان قرار گرفته بود.^(۴۷)

دولت انگلستان از یک طرف باید جلوی سیاست روسی مدارانه امین السلطان را در استقراض های مکرر و اعطای امتیازات می گرفت و از سوی دیگر اعتراض و نارضایتی مردم را به روشی مسالمت آمیز حل و فصل می کرد تا به بهانه ای برای دولت روسیه تبدیل نشود که بخواهد به اقدام نظامی و اشغال خاک ایران متوسل شود. برای نمونه هاردینگ در نامه مفصل «خیلی سری» خود به لنداون در ۲۷ اوت ۱۹۰۲ و در سفر خود به لندن راجع به تحولات سیاسی ایران و احتمالات مختلف آن نوشت و ضمن طرح موارد نارضایتی مردم ایران و بحران مالی و ناتوانی دولت ایران برای فرونشاندن شورش، این احتمال را پیش کشید که دولت ایران ممکن است اعاده نظم را از روس بخواهد یا به اجبار به چنین امری تن در دهد. بر فرض، این امر روی داد و لشکر روس برای سرکوبی جنبش ملی به خاک ایران وارد شد. نظر شما این بود که دولت انگلیس نیز بنادر جنوب ایران و ولایت سیستان را اشغال کند و توجیهش همان عمل روس است در منطقه شمالی یعنی حفظ نظم داخلی انگلستان. در قضیه چین نیز همین راه را در پیش گرفت. البته اشغال نواحی جنوبی ایران تا زمانی است که ما با مذاکره با روس، استقلال و قدرت حکومت ایران را از نو برقرار کنیم.^(۴۸)

لنداون وزیر خارجه انگلستان نیز در پاسخی که در ۴ سپتامبر ۱۹۰۲ در حاشیه نامه هاردینگ نوشت، این سیاست وی را مورد تأیید قرار داده افزود: «یگانه سیاست ممکن همان است زیرا روس مثل ما کاملاً متعهد به احترام استقلال و تمامیت ارضی ایران است اگر روس از آن اصل عدول نماید و شمال ایران را عملاً به تصرف

درآورد، به نظر من عمل متقابل ما در جنوب پرهیزناپذیر خواهد بود. کیفیت و حدود عمل ما را باید وزارت بحریه و وزارت جنگ بی‌درنگ مورد مطالعه قرار بدهند.»^(۴۹) این سیاست مورد تأیید بالفور نخست‌وزیر انگلستان نیز قرار گرفته بود. وی در این باره نوشته بود: از نظر ما «اصل اساسی» این است «تا روس حرکتی نکرده ما ساکت می‌نشینیم همین که روس داخل شمال شد ما وارد جنوب می‌گردیم» اما «در نخستین وهله و در همه احوال اساساً نباید جنگ با روس مطرح باشد. البته امکان دارد - گرچه امیدوارم محتمل نباشد - حضور قشون روس و انگلیس در خاک آن کشور به تصادم دو دولت انجامد؛ در این صورت به احتمال زیاد به قرار و مدار میان روس و انگلیس پایان خواهد داد.»^(۵۰)

درباره آمریکا نیز منابع انگلیسی همچون هیل که از انقلاب آمریکا به‌عنوان جنگ استقلال آمریکا یاد کرده‌اند آغاز آن را از ۱۷۷۵ با نبرد لگزینگتون^۱ و پایان آن را با قرارداد پاریس ۱۷۸۳ که به جدایی مهاجرنشینان آمریکایی از امپراطوری انگلستان انجامید، معرفی می‌کنند.^(۵۱) برخی همچون جورج نواک^(۵۲) و جیمز هنرتا^(۵۳) اعتراض‌های گسترده مردم مهاجرنشین‌های مستعمرات انگلیسی آمریکا را که در اعتراض به مصوبات پارلمان انگلستان از جمله قانون تمبر^۲ ۱۷۶۵ و اقدامات مالی و فشار شدیدی که در پی این قانون بر مهاجرنشین‌های آمریکایی اعمال شد، موجب برانگیخته شدن نارضایتی گسترده مردم این مناطق بر ضد انگلستان می‌دانند و آن را نخستین آزمون موفقیت‌آمیز اعلام نارضایتی عمومی مردم این سرزمین معرفی می‌کنند. اما عده‌ای دیگر همچون پل کندی^(۵۴) و ابوالقاسم مشیری^(۵۵) از اینها گذشته و جنگ فرانسه و انگلستان بر سر مستعمرات آمریکایی را که تا سال ۱۷۶۳ ادامه داشت و در این سال با شکست فرانسه و از دست دادن سراسر کانادا و منطقه غرب کوه‌های آلگینی و دره می‌سی‌سی‌پی به جز منطقه لوئیزیان به پایان رسید، موجب اتحاد سیزده مهاجرنشین مستقر در شرق این سرزمین برای مبارزه با خارجی‌ان می‌دانند.

از آغاز مهاجرت‌های انگلیسی‌ها به آمریکای شمالی در سال ۱۶۰۷ تا تشکیل ۱۳

1: Battle of Lexington

2: Stamp Act

مهاجرنشین پراکنده در طول سواحل اقیانوس اطلس در سال ۱۷۵۰، دو دولت قدرتمند دیگری که در این منطقه نفوذ کرده بودند هر یک بخش‌هایی از این منطقه را ادعا می‌کردند: اسپانیا فلوریدا و بخش‌های وسیعی از جنوب غربی را در دست داشت و فرانسه مدعی کانادا و بخش‌های مرکزی آمریکای شمالی بود. دعوا بر سر منابع ارزشمند این مناطق موجب شد انگلستان و فرانسه در سال ۱۷۵۴ وارد جنگی شوند که خود منتهی به جنگ‌های هفت‌ساله در اروپا ۱۷۶۳-۱۷۵۶ گردید. با وجودی که انگلستان در این جنگ‌ها فاتح از آب درآمد و تمام متصرفات فرانسه و اسپانیا را تصاحب کرد اما خود گرفتار بدهی ۱۳۳ میلیون پوندی گردید.^(۵۶) پارلمان و جورج گرنویل،^۱ نخست‌وزیر انگلستان در ۱۷۶۳ نه تنها گرفتار این بدهی بود بلکه با مشکل اداره سرزمین وسیعی که شامل کانادا، فلوریدا و بخش‌های مرکزی آمریکا می‌شد مواجه بود که اصلاً با شیوه حکومت انگلیسی‌آشنایی نداشتند. بنابراین هزینه سنگین این بدهی باید سرشکن شده و بخشی از آن از طریق ترتیباتی مثل مالیات و نظارت، از همین مهاجرنشینان تأمین می‌گردید. به نظر توماس پونال^۲ فرماندار سابق ماساچوست، نبرد با فرانسه نقطه عطفی در تاریخ انگلستان شد چراکه «ایده‌های کلی انقلاب» در این زمان منتشر شد و به عامل اصلی بحران میان انگلستان و مهاجرنشینان آمریکایی تبدیل گردید.^(۵۷)

اندیشه‌های وارداتی

در دو جامعه انقلابی ایران در دوره قاجار و آمریکای شمالی پیش از استقلال، این نارضایتی‌ها و مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی با بیان اندیشه‌ها و آرمان‌های مربوط به یک جهان بهتر نیز همراه بود که عمده‌تأ منشأ خارجی داشت و از درون قدرت‌های بزرگ تسری پیدا کرده بود. کرین بریتون نیز در بررسی نشانه تب در انقلاب‌ها به صراحت به این موضوع پرداخته و نوشته است: «اگر اندیشه‌ها نباشند، انقلابی نیز در کار نیست».^(۵۸) در آمریکا توماس پین^۳ که خود یک انگلیسی‌ناراضی بود

1: George Grenville

2: Thomas Pownall

3: Thomas Paine

به آمریکا مهاجرت کرد و در کتاب «حس مشترک»^۱ خود که صدها هزار نسخه از آن در ژانویه ۱۷۷۶ در میان جمعیت سه میلیونی مهاجرنشینان آمریکایی دست به دست می‌گشت، مهاجرنشینان قاره آمریکا را به شورش و جدایی از جزیره انگلستان تشویق می‌نمود. اعلامیه استقلال مهاجرنشینان آمریکایی که توسط جفرسون تهیه و با حذف و اضافاتی از سوی کنگره در ۴ جولای ۱۷۷۶ تصویب گردیده بود همچون توماس پین «در گذشته سراسر رنج و سوءاستفاده، هیچ تفاوتی میان پادشاه و پارلمان انگلستان» قائل نشده بلکه نابسامانی‌های موجود را ناشی از «هدف اصلی انگلستان برای ایجاد حکومت استبدادی محض بر این دولت‌های مهاجرنشین» عنوان کرده بود و در نتیجه تشویق می‌کرد آنها راهی جز شورش و استقلال برای تأمین امنیت و آزادی خود نداشتند. پیش‌فرض‌ها و مبانی این اعلامیه برگرفته از «دو رساله درباره حکومت» جان لاک فیلسوف انگلیسی بود که در سال ۱۶۹۰ برای انکار اعتبار حکومت انگلستان به قرارداد اجتماعی استناد کرده بود و همچنین از دیگر روشنفکران اسکاتلندی قرن هیجدهم بود. تأکید اعلامیه بر فساد و توطئه حکومت انگلستان بیانگر ایدئولوژی ویگ‌های واقعی^۲ بر ضد دارودسته دربار^۳ بود که از دهه ۱۷۳۰ در دولت‌های شهری ایتالیا مطرح بود و پس از بحران قانون تمبر ۱۷۶۵ در میان مهاجرنشینان آمریکایی مطرح گشت.^(۵۹) اصل قانون طبیعت نیز که بر حقوق غیرقابل انتقال هر فرد برای قضاوت نهایی درباره حق یا ناحق بودن یک موضوع تأکید می‌کرد، مورد استفاده انقلابیون قرار گرفته بود.^(۶۰) دیویس نیز به منشأ انجیلی این اندیشه‌های آرمانی مبنی بر برابری میان بندگان خدا و فرامین الهی برای محبت و رفتار غیر تبعیض‌آمیز با غریبه‌ها اشاره می‌کند.^(۶۱)

در ایران نیز اندیشه‌های لیبرالی و سلطنت مشروطه و مشروط بودن قدرت عالی به قانون و مسئولیت وزیران و همچنین اندیشه «جمهوریت» که از اروپا وارد ایران شده بود در این دوره بر سر زبان‌ها افتاد.^(۶۲) آثار ادبی موثر بر انقلاب فرانسه و دیگر سرزمین‌های اروپایی از جمله «سرگذشت تلماک»، «منطق الوحش»، «بوسه عذرا» و «غرائب عواید ملل» که در آنها «سلطنت مشروطه» و «مشروطه‌طلب» ترویج می‌شد،

1: Common Sense

2: Real Whig

3: Court Party

در ده سال آخر دوره ناصری از سوی دستگاه دارالترجمه دولتی به ریاست میرزا محمدحسین خان ذکاءالملک که به روشنفکری گرایش داشت به فارسی ترجمه شده بود. به روایت مهدی قلی خان هدایت، ناصرالدین شاه در سفر تبریز درباره شکل حکومت خود گفته بود «عمل من اگر استبدادی است، [اما] وجهه نظر من مشروطه است و خودم از حدود تجاوز نمی‌کنم».^(۶۳) تحت تأثیر همین اندیشه‌های غربی بود که به نوشته فریدون آدمیت بخشی از روشنفکران مشروطیت خواستار تغییر نظام سیاسی ایران بر پایه «پارلمان ملی» شدند و تا پیروزی انقلاب مشروطیت نیز «در همان جهت قدم برمی‌داشتند».^(۶۴) از نظر آدمیت، این گروه از روشنفکران «عنصر ترقی‌خواه تربیت‌یافته معتقد به حکومت دموکراسی غربی بود».^(۶۵)

علاوه بر تحولات اروپا، رخدادهایی که در دیگر نقاط خارج از قلمروی ایران رخ می‌داد بر پیدایش و پیروزی انقلاب مشروطه نیز مؤثر بود. جنگ ترانسوال و انگلیس و همچنین جنگ ژاپن و روسیه به مدت چندین سال موضوع داغ روزنامه‌های ایران بود. به نوشته کسروی، مردم این داستان‌ها را «با خشنودی و دلخوشی» می‌خواندند و «دلیری‌های یک مشت ترانسوالی و ایستادگی‌های مردانه آنان را در برابر دولت بزرگی همچون انگلیس و شکست‌هایی که چندبار به سپاه این دولت دادند و همچنین لشگرهای آماده ژاپون و کاردانی‌های سرداران ایشان و فیروزی‌های پیاپی که می‌یافتند، ایرانیان را تکان سختی می‌داد».^(۶۶) به‌ویژه داستان پیروزی ژاپن از این نظر جالب و آموزنده بود که «تا چندی پیش گمنام بوده و در سایه مشروطه و تکان توده به این جایگاه رسیده بود» و همین نکته موجب «تکان و بیداری» مردم ایران می‌شد. آدمیت نیز از «شکست روس از ژاپن و انقلاب ۱۹۰۵ روس که به دنبال آن شکست برخاست» به‌عنوان «تأثیر عاطفی برخی حادثه‌های تاریخ همزمان (که) در برانگیختن احساس عمومی نباید یک‌سره نادیده گرفت، یاد کرده است».^(۶۷)

مهدی قلی خان هدایت نیز «برقراری رژیم مشروطه و تدوین قانون اساسی در عثمانی» که در ۲۳ دسامبر ۱۸۷۶ و در پی جنبش ترک‌های جدید^۱ پذیرفته شده بود و همچنین «نوشته‌های بیدارکننده روزنامه‌هایی نظیر اختر چاپ استانبول، جبل‌المتین چاپ کلکته و روزنامه‌های پرورش و ثریا و حکمت چاپ مصر و روزنامه قانون

چاپ لندن، گسترش نفوذ و قدرت روسیه در ایران، جنبش فراماسون‌ها به دستور محافل ماسونیک لندن و پاریس، مساعدت دولت عثمانی با مشروطه‌خواهان به‌منظور تضعیف قدرت دولت ایران و دست‌اندازی به مناطق مرزی مورد اختلاف، مداخله علنی دولت انگلیس برای کمک به استقرار مشروطه و کاستن قدرت پادشاهان فاجار و جلوگیری از نفوذ روزافزون روس‌ها و تلاش برای به‌دست آوردن سیاست مقدم و قاطع در ایران را از دیگر عوامل موثر خارجی برشمرده است که «پس از قتل ناصرالدین‌شاه برانگیخته شدند و هریک به‌دنبال هدف و غرض شخصی خود بودند».^(۶۸)

مخالفت خارجی با سرکوب

از دیگر عوامل پیدایش و پیروزی انقلاب در سرکوب ناموفق شورش نهفته است که از نظر کرین بریتون «شاید از همه روشن‌تر و مهم‌تر باشد».^(۶۹) وی به این نتیجه رسیده است که در مقابله با مبارزه‌طلبی و «اعمال غیرقانونی انقلابیان و واکنش عادی هر قدرتی توسل به زور پلیس یا قوای نظامی است اما آنها با اینکه چنین واکنشی را نشان دادند، در هر مورد با ناکامی شگفت‌آوری روبرو گشتند چراکه آشکارا نتوانستند به اندازه کافی زور به‌کار برند».^(۷۰)

نقش مهم قدرت‌های بزرگ صحنه‌گردان بین‌المللی نیز در همین زمینه، جلوگیری از کاربرد مقتدرانه زور توسط حکومت و برعکس اعطای کمک‌های مختلف از جمله دیپلماتیک، مالی و حتی نظامی به انقلابیون است و تا جایی این نقش بالا می‌گیرد که قدرت خارجی نیروهای نظامی خود را برای کمک به انقلابیون وارد درگیری با نیروهای حکومت مستقر کرده و رسماً اعلان جنگ می‌کند.

در مورد انقلاب آمریکا این نظر بریتون درست به‌نظر نمی‌رسد که هم نیروهای انگلیسی و هم وفاداران آمریکایی‌شان به اندازه کافی نیرومند نبودند که شورش استقلال‌طلبان را سرکوب کنند».^(۷۱) چراکه اگر مهاجرنشینان آمریکایی به تنهایی مقاومت می‌کردند و کمک و حمایت خارجی نبود، به راحتی سرکوب شده و از میان رفته بودند. سال‌های ۱۷۷۸-۱۷۷۷ و کمبودهای شدیدی که نیروهای جورج واشنگتن

را در منطقه والی فورگ^۱ زمین گیر کرده بود، به هیچ وجه قابل انکار نیست. فرانسه از سال ۱۷۶۵ که اعتراض مهاجرنشین‌های آمریکایی در مقابل قانون تمبر بالا گرفت، همواره تلاش می‌کرد ضمن حفظ حضور مستمر خود در میان این مهاجرنشین‌ها، شدت احساسات مردمی را مورد ارزیابی قرار دهد و در فرصت مناسب از این اعتراضات جهت انتقام از دشمن دیرین خود بهره‌مند شود. چنان‌که قبلاً گفته شد کینه فرانسه از انگلستان به اختلافات و جنگ‌هایی مربوط می‌شد که بر سر مستعمرات آمریکایی درگرفته بود و پس از هفت سال جنگ مجبور به واگذاری کانادا، فلوریدا و مناطق مرکزی آمریکای شمالی به انگلستان شده بود. در سال ۱۷۷۵ بیماچایس^۲ مأمور مخفی دولت فرانسه در وزارت مستعمراتی انگلستان، در گزارش‌های متعدد خود پیش‌بینی کرده بود که انگلستان گرفتار جنگ داخلی خواهد شد و استقلال‌طلبان آمریکایی فرصت مناسبی پیدا خواهند کرد که به پیروزی برسند. بر این اساس یکی از گزارش‌های رسمی وی به ورگنس^۳ وزیر فرانسوی، آمریکاییان قطعاً پیروز خواهند شد ولی چنانچه دولت فرانسه کوتاهی کند و آمریکاییان تسلیم شوند در این صورت هم پیمان انگلستان و بر ضد فرانسه خواهند شد و مستعمرات فرانسه را مورد تهدید قرار خواهند داد. البته ما در وضعیت مناسبی برای جنگ نیستیم بلکه باید خود را آماده نگاهداریم، از این مبارزه‌جویی استقبال کنیم و با ایجاد ارتباط مخفی به‌طور احتیاط‌آمیزی اقدام به ارسال محرمانه تسلیحات به آمریکاییان نماییم.^(۷۲)

به این ترتیب به‌نظر می‌رسد انگیزه اساسی در «دوستی» دولت فرانسه با استقلال‌طلبان آمریکایی در واقع تضعیف دولت استعماری رقیب خود یعنی انگلستان و در نتیجه حفظ مستعمرات خود در این قاره بود. بیماچایس به طرز کاملاً محرمانه‌ای به اطلاع اعضای کنگره مهاجرنشین‌های آمریکایی رسانده بود که در راه مبارزه برای استقلال می‌توانند به کمک دولت فرانسه و دیگر دولت‌های اروپایی اتکا کنند.

اما فرصت مناسب زمانی فراهم شد که مهاجرنشینان آمریکایی در نبرد لگزینگتون نشان دادند آماده جان‌فشانی برای رهایی از تحمیلات و اجحافات دولت

1. Valley Forge
2. Beaumachais
3. Vergennes

انگلستان می‌باشند. در نوامبر همین سال (۱۷۷۵) «کمیته مکاتبات مخفی»^۱ را به ریاست فرانکلین^۲ تشکیل دادند و در بهار سال بعد سیلاس دین^۳ را به‌عنوان مأمور تجاری به فرانسه اعزام کردند تا ابزار جنگی لازم را تهیه و ارسال نماید. چندی نگذشت که در پاییز ۱۷۷۶ خود فرانکلین به‌عنوان کمیسر ایالات متحده به دربار فرانسه مأمور شد. در این زمان کنگره طرحی را در دست بررسی داشت که از فرانسه در جهت استقلال خود استفاده نماید. کنگره از فرانسه می‌خواست که به انگلستان سریعاً اعلام جنگ دهد و در این فرصت انقلابیون نیز از پذیرش شرایط انگلستان سر باز زده به جنگ پرداخته و استقلال خود را بگیرند و در این صورت بخشی از سرزمین‌های متصرف‌شده را به پادشاه فرانسه بدهند. طبق این طرح در صورتی که جنگی در می‌گرفت هیچ‌یک از طرفین استقلال‌طلب و دولت فرانسه نباید در فاصله کمتر از ۶ ماه بدون اطلاع دیگری قرارداد صلح ببندد.

به این ترتیب در ۴ ژانویه ۱۷۷۷ فرانکلین گزارش موفقیت خود را در ملاقات با کنت ویرگونیس^۴ وزیر لویی شانزدهم و توافق کامل برای دریافت کمک را به کنگره ارسال کرد. این نخستین هیئت دیپلماتیک ایالات متحده به‌شمار می‌رود.^(۷۳)

گرچه انگلستان در اوضاع بی‌ثباتی به سر می‌برد و تغییر ۶ کابینه در مدت ۱۵ سال از ۱۷۶۰ تا ۱۷۷۵ فرصت هرگونه سیاست‌گذاری مؤثر در برخورد با مهاجرنشینان آمریکایی را از دست می‌داد اما این کشور همچنان از برتری نظامی برخوردار بود و با محاصره دریایی مهاجرنشینان زندگی سختی را برای آنان ایجاد کرده بود. با این حال ورود فرانسه به جنگ و اتحاد آن با مهاجرنشینان پس از پیروزی آنان در ساراگوتا^۵ در حوالی یورکتاون^۶ در سپتامبر ۱۷۷۷ همان‌طور که هیل تأکید کرده است «روند جنگ را به طور قطع» به نفع مهاجرنشینان آمریکایی تغییر داد.^(۷۴) به نوشته هنرتا «این دشمن تاریخی انگلستان» تا پیش از این جنگ مشغول «کمک مخفی» به شکل مالی، تسلیحاتی و تدارکاتی بود اما از این زمان به بعد به‌دنبال

1: Committee of Secret Correspondence

2: Dr. Franklin

3: Silas Deane

4: Count de Vergonnes

5: Saratoga

6: Yorktown

پیگیری‌های بنجامین فرانکلین و همکارانش در فرانسه خود را برای یک اتحاد آشکار آماده می‌کرد و پیروزی مهاجرنشینان در ساراگوتا، دولت فرانسه را متقاعد کرد که شورشیان آمریکایی دست از مبارزه خود برنخواهند داشت و به همین دلیل در فوریه ۱۷۷۸ قرارداد اتحاد را منعقد کرد.^(۷۵)

بر طبق این قرارداد فرانسه مهاجرنشینان آمریکایی را مورد شناسایی قرار داد و انگلستان را مجبور ساخت تعدادی از نیروهای خود را به جبهه هند غربی^۱ بفرستد که در نتیجه آمریکاییان توانستند از فرصت استفاده کرده و فیلادلفیا^۲ و رودآیلند^۳ را به تصرف خود درآورند. دیویس ضمن اشاره به پیشینه دشمنی فرانسه با مهاجرنشینان و همچنین استبدادی و سلطنتی بودن نظام فرانسه^(۷۶) معتقد است کمک نظامی قابل توجهی که فرانسه پس از نبرد ساراگوتا در اختیار مهاجرنشینان گذاشت این پیشینه را از خاطره‌ها زدود و «اتحاد فرانسوی - آمریکایی ۱۷۷۸ راهی گشود» تا آمریکا به استقلال خود دست یابد.^(۷۷)

نیروی دریایی انگلستان در این زمان از یکایک قدرت‌های اروپایی برتر بود، در سال ۱۷۷۹ انگلستان ۹۰ کشتی داشت درحالی‌که فرانسه ۶۶ و اسپانیا ۵۸ و هلند ۲۹ کشتی بیشتر نداشتند. اما اتحاد دولت‌های اروپایی با فرانسه سبب شد رقم کشتی‌های اتحاد به مراتب بیشتر از کشتی‌های انگلیسی شود. در سال ۱۷۷۹ اسپانیا نیز وارد جنگ علیه انگلستان شد و احتمال حمله مشترک فرانسه و اسپانیا نیز وجود داشت، درحالی‌که انگلستان حتی قادر به دفاع از کانال مانش نبود چه رسد به دفاع از جبل الطارق، حوزه بالتیک یا اقیانوس هند و همین انگلستان را مجبور به تجدیدنظر در برخورد با مهاجرنشینان آمریکایی کرد.^(۷۸) اما وضعیت انگلستان وقتی ناگوارتر از همیشه شد که در سال ۱۹۸۱ ناوگان فرانسوی متشکل از ۳۰ کشتی و ۳۰۰۰ نیرو برای جلوگیری از حمله نیروی دریایی انگلستان به نیروهای جورج واشنگتن^۴ در یورکتاون، وارد خلیج چساپیک^۵ شد. این مداخله نظامی فرانسه موجب شد جورج

- 1 West Indies
- 2 Philadelphia
- 3 Rhode Island
- 4 George Washington
- 5 Chesapeake Bay

واشنگتن فرمانده ارتش مهاجرنشینان آمریکایی، ارتش خود را به سمت جنوب به ویرجینیا^۱ برده و نیروهای انگلیسی تحت فرماندهی لرد کورنوالیس^۲ را در ۱۹ اکتبر ۱۷۸۱ به اسارت درآورد. این پیروزی که بدون مداخله نظامی فرانسه ممکن نبود آغازی بر پایان درگیری‌ها در آمریکای شمالی شد و انگلستان متقاعد شد دیگر امیدی به ادامه سلطه امپراطوری خود بر این منطقه نخواهد داشت. در این زمان بود که لرد نورث^۳ نخست‌وزیر وقت انگلستان، با شنیدن خبر شکست کورنوالیس آهی کشید و گفت «خدای من، دیگر تمام شد».^(۷۹)

نقش فرانسه تا همین جا خلاصه نمی‌شود بلکه این کشور تلاش کرد تا در مذاکرات صلح نیز ضمن حمایت از ایالات متحده آمریکا بیشترین خسارت را بر رقیب دیرینه خود وارد کند. مذاکرات صلح در آوریل ۱۷۸۲ در پاریس آغاز شد و در ۳۰ نوامبر نمایندگان دوطرف قراردادی را به‌طور رسمی امضا کردند. طبق این قرارداد دو طرف دست از دشمنی با یکدیگر برداشته و ایالات متحده از سوی انگلستان به رسمیت شناخته شد. ایالات متحده متعهد شد که به ایالت‌های متحد خود «توصیه کند اموال مصادره‌شده انگلستان و هواداران آن را بازگرداند، کانادا در تصرف انگلستان باقی بماند اما در مقابل انگلستان باید تمامی سرزمین شرق رودخانه میسیسیپی^۴ را واگذار نماید و «به‌سرعت» نیروهای زمینی و دریایی خود را از این مناطق خارج سازد حق ماهی‌گیری آمریکاییان در سواحل نوا اسکوشیا^۵ و نیوفاندلند^۶ واقع در سواحل جنوب شرقی کانادا را نیز به رسمیت بشناسد. هنرتا در ارزیابی این قرارداد می‌نویسد آمریکاییان بیش از آنکه از ابتدا در سر داشتند یا می‌خواستند به دست آوردند و آن اینکه «۱۳ ایالت آمریکایی وضعیت یک ملت را در نزد جهانیان به خود گرفتند».^(۸۰) به‌نظر هیل اگر کمک، میانجی‌گری و مداخله نظامی فرانسه به نفع آمریکاییان نبود، این مهاجرنشینان آمریکایی «تازه پروبال درآورده» نمی‌توانستند به «یکی از قدرت‌های بزرگ جهانی» تبدیل گردند.^(۸۱) این قرارداد که در فوریه ۱۷۸۳ از سوی نماینده پادشاه

- 1: Virginia
- 2: Lord Cornwallis
- 3: Lord North
- 4: Mississippi River
- 5: Nova Scotia
- 6: Newfoundland

انگلستان در پاریس به تأیید نهایی رسید، به نظر پل کندی تلافی شکست‌های فرانسه در ۱۷۶۳ بود و فرانسه با اجبار انگلستان به امضای این قرارداد «به موقعیت جهانی انگلستان ضربه زد و توازن راهبردی را که در طی جنگ‌های هفت‌ساله برهم خورده بود مجدداً برقرار نمود».^(۸۲)

درباره انقلاب مشروطیت همان طور که قبلاً گفته شد دولت انگلستان در درجه نخست نگران گرایش نزدیک شاه و دربار قاجار به روسیه بود و در درجه بعدی از دخالت نظامی این کشور به حمایت از سلسله قاجار واهمه داشت. ادوارد گری نیز که در زمان انقلاب مشروطیت به جای لנסداون به وزارت خارجه انگلستان رسیده بود در جهت همان سیاست در ۲ آگوست ۱۹۰۶ یعنی سه روز پیش از امضای فرمان اولیه مشروطیت، در پاسخ به تلگراف گراندوف^۱ کاردار انگلیس در تهران، درباره احتمال بست‌نشینی در سفارتخانه آن را بر مبنای «عرف و عادت جاری» مجاز اعلام نمود.^(۸۳)

اینکه سفارت انگلستان محل پناه تجار و کسبه و گراندوف کاردار انگلستان، میانجی مشروطه‌خواهان و شاه شد، در واقع در پاسخ به درخواست‌های مکرر بهیانی و همچنین حاجی محمدتقی بنکدار و حاجی حسن برادر او و برخی دیگر از تجار و کسبه بازار تهران بود. هدف اینها هم این بود که موانع عین‌الدوله و درباریان را دور زده و از طریق کاردار انگلستان، مظفرالدین‌شاه را از جریان امور مطلع سازند. اما همراهی دولت انگلستان و گراندوف کاردار این کشور در تهران با بست‌نشینی و میانجی‌گری وی در همین حد خلاصه نشد و تغییر فاحش میان درخواست اولیه برای افتتاح عدالتخانه و درخواست نهایی آنان برای افتتاح دارالشوری نشان می‌دهد میانجی‌گری انگلستان بدون دخالت هم نبوده است.

به ۹ تن تجار معتبر تهرانی که در ییلاق تابستانی سفارت انگلستان در قلعهک درخواست پناهندگی و تأمین جانی کرده بودند سفارش شد در محل سفارت در قلب تهران بست بنشینند و چندین هندی و قزاق نیز زیر نظر کلنل داگلاس^۲ از قلعهک برای حفاظت از متحصنین به محل سفارت اعزام شدند.^(۸۴) از همان ابتدا به بست‌نشینیان در سفارت انگلستان توصیه شده بود درخواست‌های شخصی را کنار گذاشته و

1 Grandof
2 Colonel Daglas

خواسته‌های عمومی‌تری را مطرح کنند تا جمعیت آنان روزبه‌روز بیشتر گردد. ناظم‌الاسلام کرمانی به گفتگوی دو نفر از کارکنان ایرانی سفارت انگلستان به نام‌های حسینقلی خان نواب و میرزا یحیی خان با تجار در روز نخست بست‌نشینی اشاره می‌کند که از آنها خواسته بودند:

«بهر این است که مقصود را اهمیت دهید و صرف امنیت خواستن برای خودتان را عنوان نکنید بلکه معاودت آقایان را عنوان کنید که لازمه آن امنیت خودتان است و هم چند نفری از سادات و اهل علم را نیز با خود همراه کنید. هرچه عده زیادتر و هر قدر از سادات و طلاب با شما باشند بهتر است.»^(۸۵)

انبوه جمعیت بست‌نشین سفارت انگلستان که سرانجام به ۱۴ هزار نفر بالغ شده بود از نظر فکری تحت تأثیر «تعلیمات سیاسی منظمی» قرار گرفته بودند که از سوی «محافل مختلف روشنفکری» سازماندهی می‌شد.^(۸۶) علاوه بر اینها نقشی که کاردار انگلستان در پایان ایفا کرد از میانجیگری گذشته و به تضمین‌کننده مقصود و تأمین‌دهنده بست‌نشینان ارتقا پیدا کرده بود.^(۸۷) بست‌نشینان چشم به تصمیم کاردار انگلستان دوخته بودند تا در مذاکره با شاه، دست‌خطی دریافت کند که آن را ضمانت کند و تا زمانی که گراندوف چنین نکرده بود حاضر نبودند از بست‌نشینی در سفارت یا از مهاجرت به قم دست بردارند. به همین دلیل و با اتکای به این حمایت گراندوف بود که دیگر نه نظامنامه «دیوان عدالت عظمی» می‌خواستند و نه مجلس «تابع اراده سلطانی» بلکه مجلسی که «حاکم مطلق باشد و شعوبات آن در تمام بلدان و دهات دایر باشد.»^(۸۸)

سرانجام در ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ مظفرالدین شاه در حضور صدراعظم جدید و گراندوف کاردار انگلستان، ضمن تغییر دست‌خط سیزدهم مرداد ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ (۵ اوت ۱۹۰۶) و جایگزین کردن عبارت «مجلس شورای اسلامی» با عبارت «مجلس شورای ملی» و الزام آنکه «طایفه یهود و ارامنه و مجوس نیز باید منتخب خود را به این مجلس بفرستند»^(۸۹) موافقت خود را با تشکیل مجلسی از «منتخبین شاهزادگان و علما و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف» اعلام

کرد.^(۹۰) در این زمان بود که گراندوف فرمان مشروطیت را به سفارت آورد و با «تأمین» سفارت، مهاجران و بست‌نشینان پیروزی مشروطیت را جشن گرفتند.^(۹۱) به این ترتیب انقلاب مشروطه‌ای که می‌توانست به خشونت بیشتر کشانده شود با میانجیگری انگلستان، مرحله شورش مسلحانه خود را پشت سر گذارد و به صورتی مسالمت‌آمیز به ثمر رسید.

نتیجه‌گیری

حوزه روابط بین‌الملل با وجود نداشتن یک مرکز اقتدار واحد اما سلسله‌مراتبی است که اجتماعات مختلف بشری را در سطوح مختلف منطقه‌ای و جهانی به یکدیگر پیوند زده و هرگونه تحولی که در درون یک اجتماع یا در کل حوزه رخ نماید به نوبه خود در دیگر اجتماعات نیز تأثیرگذار خواهد بود. این مقاله با مطالعه موردی دو انقلاب پیروز مشروطیت ایران و استقلال ایالات متحده به این نتیجه رسیده است که عوامل نقش‌آفرین در پیدایش و پیروزی این دو انقلاب بسیار متنوع و متعدد بوده است اما به دلیل تأکید اصلی این مقاله بر تأثیر نظام بین‌المللی بر پدیده انقلاب، نمی‌توان از نقش متغیر مستقلی همچون عامل نظام بین‌المللی چشم پوشید.

چنانچه نظام بین‌المللی با اختلاف منافع و درگیری قدرت‌های بزرگ رو به ضعف و انحطاط بگذارد آنگاه فرصت مناسب برای انقلابیون اجتماعات کوچک‌تر مهیا می‌گردد تا نارضایتی و ناخشنودی خود را از وضع موجود ابراز داشته و برای تحقق اندیشه‌های آرمانی خود دست به مبارزه زده و از سرکوب حکومت مستقر نیز هراسی به دل راه ندهند. آنگونه که سیر تحولات این دو انقلاب از پیدایش تا پیروزی نشان داده است قدرت‌های رقیب، حمایت خود را از انقلابیون و مبارزان تا زمان حل و فصل نهایی و به‌کرسی نشاندن خواسته‌های خود ادامه داده‌اند و چنانچه ضرورت یافته با تغییر خواسته‌های انقلابیون، فرصت را از رقیب خود گرفته و مانع بازگشت مواضع از دست‌رفته آن گشته‌اند.

دولت انگلستان در «نهایت حسن سلوک و پذیرایی» از آزادی‌خواهان، هم در تعدیل اندیشه‌های انقلابی (مشروطه و ملت‌خواهی به‌جای عدالت‌خواهی) و هم در

ابزار و نمایش اعتراض و شورش (بست نشینی به جای شورش خشونت‌آمیز) تأثیر بسزایی گذاشت و مانع از دخالت نظامی دولت روسیه شد. دولت فرانسه نیز ضمن اعطای کمک‌های مالی، تسلیحاتی و تدارکاتی گسترده خود به مهاجرنشینان آمریکایی، در نهایت با قدرت رقیب خود وارد کارزار شد و دولت انگلستان را مجبور به تن دادن به شرایط تحمیلی صلح و شناسایی استقلال ایالات متحده گردانید.

پی‌نوشت‌ها

1. David Lake, "Anarchy, Hierarchy and Variety of International Relations", **International Organizations**, 1996, p. 7.
2. Alexander Cooley, **Logics of Hierarchy: The Organization of Empires, States, and Military Occupations**, Ithaca, Cornell University Press, 2005, pp. 3-6, 20-42.
3. Fred Halliday, **Revolution and World Politics: The Rise and Fall of the Six Great Power**, London, 1999, Macmillan, p. 190.
4. Katja Weber, **Hierarchy Amidst Anarchy: Transaction Costs and Institutional Choice**, State University of New York Press, 2000, pp. 128-129.
5. Halliday, **Op. Cit**, p. 3.
6. Jaroslav Krejci, **Great Revolutions Compared: The Outline of a Theory**, London, Harvester Wheatsheaf, 1994, p. 6.
7. Samuel Huntington, **Political Order in Changing Societies**, New Haven, Yale University Press, 1968, p. 264.
8. Teda Skocpol, **States and Social Revolutions: A comparative analysis of France, Russia and China**, Cambridge University Press, 1979, Cambridge.
9. Jack Goldstone, "An Analytical Framework" in Marck Katz, **Revolution: International Dimensions**, Washington, D.C., 2001, CQ Press.
10. Thomas Greene, **Comparative Revolutionary Movements: Search for Theory and Justice**, Englewood, Prentice Hall, 1990, p. 2.
11. Rosemary O'Kane, **Terror, Force, and States: The Path from Modernity**, Cheltenham, Edward Elgar, 1996.
12. **Ibid.**

13. Crane Brinton, **The Anatomy of Revolution**, Prentice Hall, New York, 1952, p. 93.
14. **Ibid**, p. 29.
15. **Ibid**, p. 93.
16. **Ibid**, pp. 98-99.
۱۷. کرین بریتون، **کالبدشکافی چهار انقلاب**، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳، چاپ سوم، ص ۱۰۶.
18. Lester H Cohen, **The Revolutionary Histories: Contemporary Narratives Of The American Revolution**, Ithaca, Cornell University Press, 1980, p. 224.
19. **Ibid**, p. 150.
20. Joseph Galloway, **Historical and Political Reflections of the Rise and Progress of the American Rebellion**, London, 1780, pp. 101-102.
21. **Ibid**, p. 111.
22. Davis Brion David, **Revolutions: Reflections On American Equality And Foreign Liberations**, Cambridge, Harvard University Press, 1990, p. 4.
۲۳. ادوارد براون، **انقلاب مشروطیت ایران**، ترجمه مهری قزوینی، تهران، ۱۳۷۶، انتشارات کویر، صفحات ۱۱۱-۱۰۳.
۲۴. احمد کسروی تبریزی، **تاریخ مشروطه ایران**، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳، چاپ هفدهم، ص ۱۱.
۲۵. همان، ص ۷.
۲۶. همان، صفحات ۵ و ۱۲.
۲۷. فریدون آدمیت، **ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران**، تهران، پیام، ۱۳۵۵، ص ۱۸۸.
۲۸. مهدی قلی‌خان (مخیرالسلطنه) هدایت، **طلوع مشروطیت**، به کوشش امیر اسماعیلی، تهران، ۱۳۶۳، انتشارات جام، ص ۱۶.
29. Janet Afary, **The Iranian Constitutional Revolution, 1906-1911; Grassroots Democracy, Social Democracy, and the Origins of Feminism**, New York, 1996, Columbia University Press, p. 2.
30. Peter Calvert, **Revolution and International Politics**, London, Pinter, p. 3; Goldstone, **Op. Cit**, 1996, pp. 26-27.
31. **Ibid**, pp. 10, 23-24, 130-142.
32. Skocpol, **Op. Cit**, p. 154.
33. **Ibid**, p. 280.
34. **Ibid**, p. 289.
35. Mark Katz, **Revolution: International Dimensions**, Washington, D.C., CQ Press, 2001, p. 114.

36. Greene, **Op. Cit.**, p. 129.

37. Robert Gurr Ted, **Why Men Rebel**, Princeton University Press, 1970, pp. 270-271.

۳۸. کسروی، پیشین، ص ۱۵.

۳۹. محمد ناظم‌الاسلام کرمانی، **تاریخ بیداری ایرانیان**. به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۱، چاپ سوم، جلد ۱، صفحات ۱۹-۱۶، براون، پیشین، ص ۴۶.

۴۰. پرواند آبراهامیان، **ایران بین دو انقلاب؛ از مشروطه تا انقلاب اسلامی**، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی، تهران، ۱۳۷۷، نشر مرکز، صفحات ۵۰-۵۳.

۴۱. بهرام، نوازنی، **عهدنامه مودت ایران و شوروی ۲۶ فوریه ۱۹۲۱**، تهران، ۱۳۶۹، نشر همراه؛ بهرام، نوازنی، «نقش عامل خارجی در انقلاب مشروطیت ایران»، **تاریخ روابط خارجی**، سال هفتم، ۱۳۸۴، شماره ۲۳، تابستان؛ بهرام، نوازنی، «نشانه‌های تب در انقلاب مشروطیت ایران بر پایه یافته‌های نظری کرین بریتون»، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، سال ۲۱، ۱۳۸۵، شماره اول و دوم، آبان؛ کسروی، پیشین، صفحات ۲۵-۳۰؛ براون، پیشین، ص ۱۰۵.

۴۲. نقل در آدمیت، پیشین، ص ۱۲۱.

۴۳. ناظم‌الاسلام کرمانی: پیشین، صفحات ۳۲۴-۳۲۸؛ کسروی: پیشین، ص ۵۷؛ سید محمد طباطبایی، **یادداشت‌های منتشر نشده از انقلاب مشروطیت ایران**، به کوشش حسن طباطبایی، تهران، نشر آبی، ۱۳۸۲، همان، ص ۶۰.

۴۴. فریدون آدمیت، پیشین، صفحات ۱۳۹-۱۳۳.

۴۵. مهدی قلی‌خان هدایت، پیشین، ص ۴۰.

۴۶. کسروی، همان، ص ۱۵۲.

۴۷. فریدون آدمیت، پیشین، ص ۱۷۸.

۴۸. همان، ص ۱۸۱.

۴۹. همان.

۵۰. همان، ۱۸۳.

51. M. J. Heale, **The American Revolution**, Methuen, Lancaster Pamphlets, 1986, p. 1.

52. George Novack, (ed.), **America's Revolutionary Heritage**, New York, Pathfinder, 5th printing, 2002, p. 65.

53. James Henretta, Nobles Gregory, **Evolution and Revolution: American Society 1600-1820**, Lexington, D. C. Heath and Company, 1987, p. 125.

54. Paul Kennedy, **The Rise and Fall of the Great Powers: Economic Change and Military Conflict from 1500-2000**, London, 1990, Unwin Hyman, p. 115.

۵۵. ابوالقاسم مشیری، **تاریخ سیاسی آمریکا**، تهران، اشرفی، ۱۳۴۵، ص. ۴۱.

56. Heale, **Op. Cit.**, p. 5; Henretta, **Op. Cit.**, p. 126.

57. Cited in Henretta, **Op. Cit**, p. 126.
58. Brinton, **Op. Cit**, p. 51.
59. Henretta, **Op. Cit**, pp. 134, 157.
60. Cohen, **Op. Cit**, pp. 134-145.
61. Davis, **Op. Cit**, p. 15.
62. ناظم الاسلام کرمانی، پیشین، ۱۱۱؛ طباطبایی، پیشین، ص ۷۰ و ۷۸؛ کسروی، پیشین، ص ۵۱.
63. هدایت، پیشین، ص ۱۵.
64. آدمیت، پیشین، ص ۱۵۶.
65. همان، ص ۲۲۸.
66. کسروی، پیشین، ص ۴۴.
67. همان، ص ۱۴۵.
68. هدایت، پیشین، صفحات ۱۹-۱۷.
69. Brinton, **Op. Cit**, p. 94.
70. **Ibid**.
71. **Ibid**, pp. 94-95.
72. Loosing Benson J, "France in the American Revolution 1776-1777", 1877, **Our Country**.
73. **Ibid**.
74. Heale, **Op. Cit**, p. 29.
75. Henretta, **Op. Cit**, p. 157.
76. Davis, **Op. Cit**, p. 41.
77. **Ibid**, p. 34.
78. Kennedy, **Op. Cit**, p. 118.
79. Henretta, **Op. Cit**, p. 168.
80. Henretta, **Op. Cit**, p. 168.
81. Heale, **Op. Cit**, p. 31.
82. Kennedy, **Op. Cit**, p. 119.
۸۳. آدمیت، همان، ص ۱۸۸.
۸۴. ناظم الاسلام کرمانی، پیشین، صفحات ۵۱۰-۵۱۱؛ هدایت، پیشین، صفحات ۲۶.
۸۵. همان، ص ۵۱۱.
۸۶. آدمیت، پیشین، ص ۱۶۸.
۸۷. ناظم الاسلام کرمانی، پیشین، ص ۴۵۹؛ کسروی، پیشین، ص ۱۱۰.
۸۸. ناظم الاسلام کرمانی، پیشین، ص ۵۴۸.
۸۹. همان، ص ۵۶۲.
۹۰. همان، صفحات ۴۷۹-۴۸۰.
۹۱. هدایت، پیشین، ص ۲۷.

